



تقدیم به مادر عزیزم که تا بهستم دوست دارم دوست

# داستانهای کوتاه ایرانی

شکوه موسوی

|                     |                                      |
|---------------------|--------------------------------------|
| سرشناسه             | موسوی، شکوه، ۱۳۴۴ -                  |
| عنوان و نام پدیدآور | داستانهای کوتاه اینترنتی/شکوه موسوی. |
| مشخصات نشر          | شیراز: نادریان، ۱۳ -                 |
| مشخصات ظاهری        | ج. ۱/۴×۵/۲۱؛ ش. م.                   |
| شابک دوره ای        | ۹-۸-۹۴۹۹۵-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۲:             |
| شابک جلد دوم        | ۵-۰-۹۱۸۸۵-۶۰۰-۹۷۸                    |
| وضعیت فهرست نویسی   | قیفا                                 |
| یادداشت             | فهرست نویسی بر اساس جلد دوم، ۱۳۸۹.   |
| موضوع               | داستان های کوتاه -- مجموعه ها        |
| موضوع               | داستان های اخلاقی -- مجموعه ها       |
| رده بندی کنگره      | ی ۱۳۰۰ د ۲۲ ۸۵۳۶ م ۱ / PZ            |
| رده بندی دیویی      | ۸۳۱/۸۰۸                              |
| شماره کتابشناسی ملی | ۲۰۸۶۵۳۷                              |



داستانهای کوتاه اینترنتی (جلد دوم)

نویسنده و طراح جلد: شکوه موسوی

انتشارات: نادریان

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۲

تیراژ: ۳۰۰۰

شماره شابک: ۵-۰-۹۱۸۸۵-۶۰۰-۹۷۸

شابک دوره ای: ۸-۹-۹۴۹۹۵-۹۶۴-۹۷۸

تلفن: ۰۹۱۷۳۱۰۰۷۲۶

تماس با ناشر و نویسنده: nashr\_naderian@yahoo.com

| فهرست                        | صفحه | فهرست                                           | صفحه |
|------------------------------|------|-------------------------------------------------|------|
| خواب عجیب                    | ۶    | راه بهشت                                        | ۴۳   |
| پروژه                        | ۷    | امتحان ارزیابی                                  | ۴۵   |
| هدیه امروز                   | ۸    | ساحل و صدف                                      | ۴۶   |
| مداد                         | ۹    | انیشترین سر سفره هفت<br>سین دکتر حسایی          | ۴۷   |
| بیمارستان و عشق              | ۱۱   | چون فکر می کردم تو<br>بیداری من خوابیده بودم!!! | ۵۰   |
| خرید شوهر                    | ۱۳   | ملاقات ما انسان ها با خدا                       | ۵۱   |
| دو گدا                       | ۱۵   | شغل پسر کشیش...                                 | ۵۳   |
| چرچیل و راننده تاکسی         | ۱۶   | جوانمردی                                        | ۵۵   |
| افکار دیگران!                | ۱۷   | با موقعیتها چانه نزنیم                          | ۵۶   |
| اطلاعات لطفاً                | ۱۹   | دو نجات یافته                                   | ۵۷   |
| زنها فرشته اند               | ۲۳   | حکایت خورشید و باد                              | ۵۹   |
| داستان چهار شمع              | ۲۶   | دو دوست                                         | ۶۱   |
| نفرت                         | ۲۸   | دو خط موازی                                     | ۶۳   |
| درخشش کاذب                   | ۳۰   | ترس                                             | ۶۴   |
| تذکر                         | ۳۱   | آرزوی تو خالی                                   | ۶۵   |
| ناپلئون و پیرمرد             | ۳۲   | دانه می کارم تا.....                            | ۷۲   |
| دستهای دعا                   | ۳۳   | استاد                                           | ۷۴   |
| ازدواج و ...                 | ۳۶   | آرزو                                            | ۷۶   |
| به اندازه فاصله زانو تا زمین | ۳۷   | پسر بچه شرور                                    | ۷۷   |
| عالم فروتن...                | ۳۹   | نیکی و بدی                                      | ۷۸   |
| ایمان واقعی...               | ۴۰   | معنای دوم عشق                                   | ۸۰   |

| فهرست                       | صفحه | فهرست                               | صفحه |
|-----------------------------|------|-------------------------------------|------|
| معجزه                       | ۸۲   | مشاعره شاعران معروف                 | ۱۱۳  |
| پسری که هاروارد به او اهمیت | ۸۴   | از بستگان خدا                       | ۱۱۴  |
| نداد                        |      |                                     |      |
| گرچه و روباه                | ۸۶   | صندلی نماینده انگلیس و<br>دکتر مصدق | ۱۱۵  |
| کرم شب تاب                  | ۸۷   | عروسک                               | ۱۱۷  |
| زندگی                       | ۸۸   | مادر                                | ۱۱۹  |
| زندگی مثل جای است           | ۹۰   | انفاق                               | ۱۲۰  |
| عمر ۳۰ ثانیه ای بشر         | ۹۲   | مردی که میخواست بگوید<br>سیب        | ۱۲۱  |
| تفاوت من و رئیس             | ۹۳   | خر نامرد                            | ۱۲۳  |
| علت قبول نشدن در کنکور      | ۹۵   | قدرت عجیب یک کودک                   | ۱۲۴  |
| حافظ در عصر جدید            | ۹۷   | نزین خون                            | ۱۲۶  |
| موضوع انشا: "خارجیها"       | ۱۰۰  | هیزم شکن                            | ۱۲۷  |
| عجب فرصتی                   | ۱۰۲  | کارمند تازه وارد                    | ۱۲۹  |
| شوهر مهربان                 | ۱۰۳  | تصمیم قاطع مدیریتی                  | ۱۳۰  |
| کامپیوتر زن است یا مرد      | ۱۰۵  | وکیل                                | ۱۳۱  |
| حسرت                        | ۱۰۶  | برو به جهنم                         | ۱۳۳  |
| ایرانی زرنگ                 | ۱۰۷  | دهقان و ارباب                       | ۱۳۴  |
| علت دیوانگی                 | ۱۰۸  | فرشته ای به نام.....                | ۱۳۵  |
| نامه ای به پدر              | ۱۰۹  |                                     |      |
| زوج رماتیک                  | ۱۱۱  |                                     |      |
| سیاه و رنگی                 | ۱۱۲  |                                     |      |



## خواب عجیب

روزی مردی خواب عجیبی دید. او دید که پیش فرشته هاست و به کارهای آنها نگاه می کند. هنگام ورود، دسته بزرگی از فرشتگان را دید که سخت مشغول کارند و تند تند نامه هایی را که توسط پیکها از زمین می رسند، باز می کنند و داخل جیب می گذارند. مرد از فرشته پرسید: شما چه کار می کنید؟ فرشته در حالی که داشت نامه ای را باز می کرد، گفت: این جا بخش دریافت است و ما دعاها و درخواست های مردم از خداوند را تحویل می گیریم. مرد کمی جلوتر رفت. باز تعدادی از فرشتگان را دید که کاغذ هایی را داخل پاکت می گذارند و آنها را توسط پیکهایی به زمین می فرستند.

مرد پرسید: شماها چه کار می کنید؟ یکی از فرشتگان با عجله گفت:

- این جا بخش ارسال است، ما الطاف و رحمت های خداوند را برای بندگان به زمین می فرستیم. مرد کمی جلوتر رفت و یک فرشته را دید که بیکار نشسته است. مرد با تعجب پرسید: شما چرا بیکارید؟

فرشته جواب داد: اینجا بخش تصدیق جواب است. مردمی که دعاهایشان مستجاب شده، باید جواب بفرستند ولی فقط عده بسیار کمی جواب می دهند. مرد از فرشته پرسید: مردم چگونه می توانند جواب بفرستند؟

فرشته پاسخ داد: بسیار ساده، فقط کافی است بگویند: خدایا شکرا